





ضرورت اصلاح نظام انتخاباتی

با آبروی دموکراسی بازی نکنید!

ب. آذری

این روزها در کنار بحث‌های کابینه‌سازی و استخدام و برکناری مقام‌های حکومتی، موضوع اصلاحات در نظام انتخاباتی هم داغ شده و گزارشهایی از بروز اختلافات میان رئیس جمهور غنی و عبدالله عبدالله، رئیس اجرائیه روی آوردن اصلاحات در کمیسیون‌های انتخاباتی نشر شده است. اما به تازگی سرور دانش، معاون دوم رئیس جمهور و محمد محقق، معاون دوم رئیس اجرائیه، وجود اختلاف نظرها میان دو مقام ارشد حکومتی در این زمینه را رد کرده اند.

به گفته‌ی آنان، هم رئیس جمهور و هم رئیس اجرائیه باورمند به آوردن اصلاحات در نظام انتخاباتی هستند و مشوره‌ها در این زمینه آغاز شده است.

بخش زیادی از بحرانی که افغانستان در چند ماه گذشته با آن دست و پنجه نرم کرد و پیامدهای آن هنوز هم برطرف نشده است، ناشی از ضعف‌ها و ناکارگی‌های کمیسیون‌های انتخاباتی بود؛ بحرانی که کشور را تا لبه‌ی پرتگاه جنگ داخلی برد و سرانجام سبب شد تا حکومت شکننده و آسیب‌پذیر "وحدت ملی" روی کار بیاید.

اگر در نظام انتخاباتی افغانستان اصلاحات لازم و ضروری وارد نشود، این نگرانی همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند که انتخابات پارلمانی پیش‌رو زمینه‌ساز یک بحران سیاسی دیگر خواهد شد.

به اساس توافقنامه‌ی امضا شده میان سران "حکومت وحدت ملی"، در نظام انتخاباتی افغانستان باید تغییرات لازم وارد شود. یکی از اصلاحات ضروری در نظام انتخاباتی، توزیع کامل شناسنامه‌های الکترونیک به شهروندان است که زمینه‌ی بروز تقلب را در روند رای‌دهی از بین می‌برد و شفافیت انتخابات را تضمین میکند.

سران "حکومت وحدت ملی" باید بدانند که تکرار جنجال‌های انتخاباتی سال روان در آینده، نه تنها مایه‌ی آبروریزی بیشتر دولت کنونی خواهد شد، بلکه پایه‌های سست و شکننده‌ی حکومت را نیز بیشتر ضعیف و بی‌اعتبار خواهد ساخت. از سوی دیگر، تکرار بحران مشابه انتخابات ریاست جمهوری در انتخابات پارلمانی پیش‌رو، حیثیت و پرستیژ دموکراسی را هم به باد خواهد داد و سبب افزایش بدبینی مردم را نسبت به ارزش‌های مردم‌سالاری خواهد شد؛ مساله‌ی که نه به سود پشتیبانان جهانی دموکراسی در افغانستان است و نه هم به نفع دولت کابل که نهادینه‌سازی آنرا یکی از وظایف خود میداند.

کمیسیون‌های انتخاباتی به ویژه در سه انتخابات گذشته چنان ضعف مدیریتی از خود نشان دادند که حالا کمتر کسی در افغانستان یافت میشود که نسبت به آنها اعتماد داشته باشد. اگر "حکومت وحدت ملی" خواهان بازگرداندن اعتبار و اعتماد ازدست‌رفته به کمیسیون‌های انتخاباتی است، تا زمانیکه اصلاحات لازم و ضروری در نظام انتخاباتی وارد نشده، انتخابات پارلمانی را برگزار نکنند. این تنها راهی است که اعتماد مردم را نسبت به کارکردهای کمیسیون‌های انتخاباتی و در کل روند دموکراسی بازی می‌گرداند.

## افغانیزه کردن جنگ (۳)

# اهمیت مقاومت مردمی علیه تروریزم

نیروهای امنیتی بیشتر است، و از سوی دیگر، مردم از روستاها و مناطقی که جنگ در آنها صورت می‌گیرد شناخت کافی دارند، جنگ علیه طالبان و داعش با انگیزه‌تر پیش می‌رود و در مقایسه با عملیات‌های نظامی موثرتر است.

با اینهمه، آنچه در موضوع خیزش‌های مردمی علیه تروریستها نباید نادیده گرفته شود، مساله‌ی مدیریت قیامها است.

در خیزش‌های اخیر، نقش فرماندهان پیشین جهادی پررنگ است. جهادی‌های پیشین به دلیل حضور در میان مردم و داشتن تجربه‌ی مدیریت جنگ، به سادگی توانسته اند خود را بر مقاومت مردم علیه طالبان تحمیل کنند؛ مساله‌ی که

دست‌کم گرفته شود. اگر خشم رو به افزایش مردم علیه تندروان اسلامی به درستی مدیریت گردد، تروریستها کم و بیش پایه‌ی توده‌یی را که در روستاها دارند، از دست خواهند داد.

با رشد و گسترش خیزش‌های مردمی علیه تندروان اسلامی در کشور، دیگر نه بهانه‌ی "جهاد" میتوانست کارساز باشد و نه هم تلاش‌ها برای احیای "خلافت اسلامی" در میان مردم جاذبه ایجاد میکند.

ب: نیروهای امنیتی افغان در جنگی درگیر اند که از ابعاد گسترده و پیچیده‌ی برخوردار است. هر روز چهره‌ی تازه‌ی از جنگ کنونی رونمایی میشود و

در حالیکه نفوذ دولت اسلامی معروف به داعش در افغانستان با گذشت هر روز بیشتر رسانه‌یی میشود، خبرهایی هم از این گوشه و آن گوشه‌ی کشور در پیوند به آمادگی‌ها برای مبارزه با این گروه و سایر شبکه‌های تندرو اسلامی به گوش میرسد. به تازگی گروهی زیر نام "مرگ" در شمال کشور ایجاد شده و مسوولان این گروه در حال سربازگیری از مردم هستند و سعی دارند در برابر تحرک‌های داعش در شمال ایستادگی کنند.

خیزش‌های مردمی در برابر طالبان و سایر تندروان اسلامی از چند سال بدینسو در شماری از ولایت‌ها معمول شده و در برخی مناطق برای تامین ثبات موثر بوده است.

مقاومت مردمی علیه تروریستها از دو جهت اهمیت زیادی دارد:

الف: خیزش‌ها علیه داعش و طالبان نشان میدهد که پایه‌ی توده‌یی تروریستها در حال از بین رفتن است و ادامه‌ی جنایت، وحشت و کوردلی آنها قابل پذیرش نیست. چند دهه جنگ و تباهی که بنیادگرایان اسلامی در آن نقش اساسی داشتند، شناخت مردم از آنها را بیشتر کرده و بخش بزرگی از روستاییان امروزی، آنها را نیک‌بینی نیستند که در گذشته برای نجات فرزندان‌شان به اصطلاح از بیم و بلای درس و مکتب، با جاهلان مکتب‌سوز و آدم‌کشان کوردل همراه و همدل میشدند. مردم درک کرده اند که مکتب روشنائی‌بخش است و برق و پل و زندگی آنها است. روستایی‌یی که دیروز مکتب را لانه‌ی شیطان میخواند و برعکس فرزندان‌ش را به مدارس دینی می‌فرستاد، حالا از این تغییر بزرگی است و نباید

چند دهه جنگ و تباهی که بنیادگرایان اسلامی در آن نقش اساسی داشتند، شناخت مردم از آنها را بیشتر کرده و بخش بزرگی از روستاییان امروزی، آنها را نیک‌بینی نیستند که در گذشته برای نجات فرزندان‌شان به اصطلاح از بیم و بلای درس و مکتب، با جاهلان مکتب‌سوز و آدم‌کشان کوردل همراه و همدل میشدند. مردم درک کرده اند که مکتب روشنائی‌بخش است و برق و پل و سرک هم برای سهولت زندگی آنها است. روستایی‌یی که دیروز مکتب را لانه‌ی شیطان میخواند و برعکس فرزندان‌ش را به مدارس دینی می‌فرستاد، حالا از دولت میخواهد که مکتب بسازد.

نگرانی‌هایی را به همراه دارد. نقش رهبری جهادی‌های پیشین در خیزش‌های مردمی علیه طالبان و داعش زمینه را برای قدرت‌گیری دوباره‌ی آنها فراهم میکند، که این امر با توجه به شکنندگی دولت و چالش‌های نیروهای امنیتی افغان، خطر بروز دوباره‌ی جنگ داخلی در کشور را بیشتر می‌سازد.

برای پیشگیری از قدرت‌گرفتن دوباره‌ی فرماندهان پیشین جهادی، حکومت باید با استفاده از راهکارهای موثر و کارا، به گونه‌ی سامانمند و فعال خیزش‌های مردمی را مدیریت کند.

اگر دولت افغانستان با بهره‌برداری از فضای مساعدی که فراهم شده است، تلاش‌های ثبات‌سازی را قوی‌تر پیش ببرد و افزون بر آن، از راه اشتغال‌زایی و ایجاد حکومت‌داری بهتر، اعتماد از دست‌رفته‌ی مردم را دوباره بدست آورد، هراس‌افکنان کمتر شانس و زمینه‌یی برای گسترش "جهاد" و "خلافت" در سرزمین ما دارند. اما اگر دولت نتواند از این فرصت‌ها به گونه‌ی درست و بهینه سود ببرد، این امکان بیشتر تقویت میشود که خود در چنگال فرانکشتاین جهادی خرد و خمیر شده و سرنوشت باشندگان این مرز و بوم را هم مثل گذشته بیگانگان بنویسند.

بازیگران جدیدی در کارزار افغانستان وارد میشوند. اما نیروهای امنیتی کشور که هنوز جوان و تازه‌کار اند، و از چالش‌های جدی در زمینه‌های تسلیحاتی، لوژستیکی، استخباراتی و هوایی رنج می‌برند، در مبارزه با دشمنان افغانستان ضعیف‌های جدی دارند. در یک چنین شرایط، خیزش‌های مردمی در برابر طالبان و داعش، هم نقش روحیه‌دهی دارد و هم از نظر نظامی بخشی از بار سنگین جنگ علیه تروریستها را از شانه‌های نیروهای امنیتی افغان برمی‌دارد. چون نفرت و انزجار مردم محل از تروریستها در مقایسه با

• "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های فوب شما استقبال می‌کند.

• تنها "گپ مردم" بازتاب دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسوولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن میباشد.

• اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

پست الکترونیک: sadaaym@gmail.com

فیس بوک: https://www.facebook.com/sadaaym

صدای مردم افغانستان

مدیر مسوول

عبدالخالق آزاد

شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸

سر دبیر

بهرام آذری آموئیایی

شماره‌ی تماس: ۰۷۰۰۷۵۷۸۸۲

ایمیل: amoniae@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

## زندگی خانواده‌های روستایی...

را در روستاها ممکن ساخته است. این واحد اجتماعی در جامعه‌ی روستایی افغانستان یک واحد تولیدی به شمار می‌رود که امکانات تولیدی آن با نیازمندی‌های مصرفی آن نزدیک به یکدیگر ارزیابی می‌شود.

در این واحد اجتماعی-اقتصادی اعضا جدا از سن و سال و جنس هر یک به اندازه‌ی قدرت و توان بویژه در امور اقتصادی فعال بوده و بخشی از نیازمندی خانواده را تأمین می‌نماید. در غیاب آن مادر و پسر بزرگ خانواده آن وظیفه را به دوش می‌گیرند.

مدیریت این نهاد اجتماعی به عهده پدر خانواده قرار دارد، که در بسیاری امور این نهاد کوچک را در تمام عرصه‌ها نمایندگی می‌نماید.

در گذشته‌ی نه چندان دور (چهل سال پیش)، خانواده‌های روستایی اغلب به شغل زراعت، مالدار (پرورش مواشی)، باغداری و اندکی اشتغال به امور فرعی (نجاری، بنایی، آسیابانی، چوپانی، گاو چرانی، دباغی، آهنگری، مس‌گری، زرگری، خیاطی، گلیم بافی، نمدمالی، شال و برگ‌بافی و قالین‌بافی) مصروف بودند.

اما در این سال‌ها به علت کمبود زمین و آب (خشک‌سالی‌های متواتر) اکثریت روستاییان قطعات کوچک زمین زراعتی‌شان را در اختیار پلوان شریکان و هم‌جواران‌شان به شکل اجاره و یا نصفه‌کاری قرار داده و خودشان در شهرها و یا کشورهای همسایه غرض تأمین مایحتاج خانواده در جریان مسافرت به شغل‌های شهری رو آورده‌اند.

مازاد محصول تولیدات اقتصادی روستاییان اغلب در بازارهای نزدیک منطقه و یا مستقیم به بزازان دوره گرد و یا مقیم در روستا به فروش رسیده و امکانات پولی آن برای خرید مایحتاج دیگر زندگی به مصرف می‌رسد.

ترکیب اعضای خانواده‌ها نظر به تعداد اعضا از هم فرق می‌نماید. خانواده‌های کوچک که فقط از زن و شوهر تشکیل گردیده‌اند که به نظر می‌رسد. اما خانواده‌های دیگر که متشکل از زن و شوهر و فرزندان (دختر و پسر) اند به کثرت دیده می‌شود. علاوه بر آن دو نوع خانواده در روستاهای سنتی، خانواده‌های گسترده هم تا هنوز به بقای‌شان ادامه داده است، اینگونه خانواده‌ها متشکل است از پدرکلان و مادرکلان به شمول فرزندان ازدواج کرده و دارای فرزند (نواسه‌ها) و حتا در بعضی موارد خانواده‌های گسترده‌تری که در آن کواسه‌ها هم در کنار پدر، پدرکلان و پدیر پدرکلان، با چندین کاکا و کاکازادگان یکجا زندگی می‌نمایند، دیده می‌شود، اما اینگونه خانواده‌ها به ندرت دیده می‌شود.

اطاعت و پیروی افراد کم‌سن از بزرگ‌سن‌ها یک رسم فرهنگی دیرین بوده و تا هنوز همچنان پابرجا دیده می‌شود. البته ناگفته نماند که در سال‌های اخیر بنابه شکاف در سنت و عرف اجتماعی، از آنجاییکه پدر و پدرکلان نمی‌تواند از لحاظ اقتصادی نیازمندی‌های اعضای خانواده را مرفوع سازد، درون خانواده‌های وسیع بیشتر افرادی از قدر و منزلت خانوادگی برخوردار است، که از لحاظ اقتصادی منابع بیشتر اقتصادی برای اعضای خانواده ایجاد می‌نماید.

این تفاوت و یا شکاف و فاصله میان زندگی خانواده‌های روستایی اغلب در این سال‌ها انکشاف یافته است. به هر اندازه در زندگی روستایی ساختار اجتماعی سنتی و عرفی باشد، خانواده‌های گسترده در آن بیشتر دیده می‌شود، اما هستند خانواده‌هایی که مرکزیت از نوع سابق در آن مورد احترام نبوده و اغلب اعضای خانواده نظر به شغل و پیشه‌شان درون این گروه هم‌خون مستقل به ذخیره عواید می‌پردازند. این نوع خانواده در عین حال که گسترده معلوم می‌گردد، از درون به یک نوع از هم‌گسیختگی دچار است که در نهایت رشد آن به گسیختگی کامل می‌انجامد.

یکنوع اشتراک که میان انواع مختلف خانواده‌های روستایی در افغانستان وجود دارد، ناشی از فشار بی‌کاری و مشکلات اقتصادی است که یک، دو، یا حتا چندین تن از اعضای خانواده‌ها غرض کار اقتصادی، دورتر از محیط خانوادگی زندگی می‌نمایند.

یکی دیگر از انواع خانواده‌های روستایی زندگی داماد در خانه خسر (پدر همسر) است، که اینگونه زندگی خانوادگی را در عرف افغانستانی خانه‌داماد می‌گویند. همچنان پدر و مادران هم وجود دارد که بنابه ناملازمات زندگی ناچار گردیده در خانه‌ی دختر (خانه‌داماد) زندگی نمایند. بسیاری از خانواده‌ها بنابه مشکلات متعدد رئیس خانواده (پدر) مجبور به مسافرت بوده و باقی اعضای خانواده

ناچار به زندگی در کنار (والدین) و یا مامای‌شان گردیده‌اند.

عامل اصلی شکل‌گیری اینگونه خانواده‌ها اساسن موضوعات اقتصادی و عوطف فرهنگی است. از لحاظ اقتصادی زمین و منابع آب به نام پدر، پدرکلان و یا پدر پدرکلان تعلق دارد، هرگاه آن‌ها نخواهند به تقسیم زمین میان فرزندان‌شان بپردازند، کانون خانوادگی به گونه‌ی وسیع حتا تا چند نسل ادامه می‌یابد. موضوع دلبستگی زنان به یکجانشینی خانواده و یا جدایی هم تعلق زیاد به زندگی خانواده‌های روستایی دارد. تقسیم دست‌مزد و یا رفع مایحتاج درون خانواده‌های روستایی دقیقین به توانایی فزینی افراد در اجرای کار و سپس بعد از تولید محصول به استفاده مطابق نیاز رابطه می‌گیرد. درینجا استقلال اقتصادی فرزندان چندان سراغ نمی‌شود. همه از لحاظ اقتصادی به پدر و پدرکلان و یا حتا به پدر پدرکلان وابسته دیده می‌شود.

در این وضعیت، از آنجاییکه ارزش نیروی کار قابل اهمیت تلقی می‌گردد، بناً پسران نظر به دختران از قدر و منزلت بیشتر خانوادگی برخوردار می‌شود و یا در یک مقایسه ارزش دهان و بازوی کار درون خانواده‌های روستایی کاملن قابل سنجش است. دهان عضوی برای مصرف به شمار می‌رود، در حالیکه بازو عضوی تولیدی محسوب می‌گردد. میان تعداد اعضای خانواده و میزان تولید آن فقط نیروی کار (بازوی کار) ارزشمند بوده و قدرت اقتصادی خانواده به آن نیرو ارتباط می‌گیرد و یا در یک مقایسه‌ی دیگر دهان کمتر و بازوی کار بیشتر می‌تواند رفاه اقتصادی خانواده را خوبتر جواب‌گو باشد. دستمزد در نظام اقتصاد خانوادگی مردم افغانستان وجود ندارد. همه‌ی محصول تولیدی و یا دستمزد در اختیار رئیس خانواده قرار داشته و اعضا فقط در جریان نیازمندی به او مراجعه و با اظهار نیازمندی‌اش، از وی طالب کمک می‌گردند.

در زندگی دوران پیری، پدر که در نهایت خود را در کنار پسر احساس می‌نماید کمتر به اولاد دخترش متوجه بوده و حتا به تولد دختر نظر به پسر کمتر بها قایلند. سلطه‌ی مرد بر زن و یا ارزش‌گذاری برای پسران نظر به دختران، درون گروه‌های مختلف قومی فرق می‌نماید. استقلال فردی و اندازه‌ی حقوق مدنی این دو جنس نیز میان اقوام و ملیت‌های افغانستان تفاوت‌های زیاد دارد. اما خانواده‌های روستایی با همدیگر روابط پیچیده و حساب‌شده‌ی دارند. خانواده‌ها در روستاهای کشور یا عضو یک طایفه، تیره‌قومی و عشیره‌ی اند و یا خانواده‌های باهم خویشاوند و دارای روابط خون‌شریکی از طریق پدر و یا مادر اند.

خانواده‌های هم‌طایفه درون یک روستا باهم رابطه عمودی و افقی داشته، در حالیکه خانواده‌های خویشاوند و خون‌شریک در روابط افقی بیشتر شریک و در روابط عمودی کمتر احساس عاطفی داشته و خود را در آن حلقه غریب احساس می‌کنند.

روابط میان خانواده‌های باهم خویشاوند و هم‌طایفه نهایت نزدیک بوده و احساس هم‌گرایی بیشتر در آن دیده می‌شود. در حالیکه روابط میان خانواده‌های باهم خویشاوند و خون‌شریک درون ساختار اجتماعی روستاها از دایره‌ی محدود آن روابط تبعیت نموده و احساس بزرگتر ایجاد نمی‌کند.

در بسیاری مناطق روابط شبکه‌ی خانواده‌های با هم خویشاوند در بسیاری روستاها نهایت عمیق بوده و احساس همدلی و همیاری میان آنان از قوت خاص برخوردار است. این روابط حتا در صورت دوری از زندگی روستایی و جابجایی در شهرها هم اثراتش باقی بوده و آن پیوند همانند دهات ادامه می‌یابد. بنابراین، زندگی انسان افغانستانی در شهرها کماکان از زندگی در روستاها متأثر بوده و نظام زندگی روستایی به شکل دیگر درون زندگی شهری عمل می‌نماید. تأثیر اینگونه روابط در حالات عادی چندان محسوس نبوده، اما در شرایط بحرانی و حساس بویژه مرگ و مصیبت و یا حوادث ناگوار دیگر بیشتر احساس می‌شود.

در این شرایط احساس همدردی و غم‌شریکی از درون روستاها دور کشور تا اعماق شهرها درون خانواده‌های هم‌خون شکل گرفته و گونه‌های مختلف از تعاون و همیاری با خانواده‌ی آسیب دیده به چشم می‌خورد.

عبدالله، سبزی‌فروش:

## آرزو دارم فرزندانم باسواد شوند

چیست؟

خواست من از حکومت این است که امنیت را در کشور بیاورد، چون وقتی امنیت بوجود آمد، مردم می‌توانند کار کنند و می‌توانند با استفاده از استعدادهای‌شان جهت ترقی و توسعه‌ی کشور گام بردارند. از طرف دیگر، دولت باید روی زراعت افغانستان کار کند تا افغانستان از لحاظ اقتصادی خودکفا شود و دیگر لازم نباشد که همه‌ی نیازمندی‌های خود را از کشورهای همسایه تهیه کنیم؛ به‌طور نمونه، سبزی. با وجودی که در کشور ما زراعت هست اما از بامیه گرفته تا کچالو، پیاز و بادنجان رومی از کشورهای همسایه می‌آید، می‌دانی چرا؟ زیرا ما روی چیزهایی که داریم فکر نکرده‌ایم، روی‌شان سرمایه‌گذاری نکرده‌ایم. مثلاً کچالوی بامیان، باوجودی که ما بهترین کچالو را تولید می‌کنیم، اما بخاطر نداشتن سردخانه‌ها و مراکز حفظ و نگهداری سبزی و میوه‌ها، یا آن محصولات خراب می‌شود یا هم به قیمت پایین به صورت سرسام‌آور به بازار عرضه می‌گردد، ولی در حالی که مردم خواهان کچالوی بامیان هستند، در بازار یافت نمی‌شود. چون یا صادر و یا هم تمام شده است. اگر ما بتوانیم سردخانه‌های بسیار کلان در کشور بوجود بیاوریم، به راحتی می‌توانیم از محصولات خود استفاده کرده و نیازمندی‌های کشورمان را مرفوع سازیم.

همین حالا کانتینرهای بامیه، کچالو، کلم، گلپی و پیاز از کشور پاکستان و همین‌طور کانتینرهای بادنجان رومی، پیاز و بادرنگ و غیره از ایران سرآزیر می‌شود، در حالیکه ما خودمان می‌توانیم این همه را کشت و به بازار عرضه کنیم، اما بخاطر نداشتن سردخانه‌ها و عدم توجه‌ی دولت، نتوانسته‌ایم خودکفا شویم. البته باید یادآوری کنم که ما نه تنها از آب‌های مان برای زراعت، بلکه از معادن و دیگر امکانات و دارایی‌های مادی و معنوی مان نیز استفاده نکرده‌ایم. امیدوارم حکومت وحدت ملی برای خودکفایی اقتصادی کشورمان تلاش زیادی به خرج دهد.

در زندگی‌ات چه آرزو داری؟

در زندگی‌ام آرزوی بزرگ‌تر از این را ندارم که فرزندانم باسواد شوند و در ادارات دولتی یا غیردولتی کار کنند و باعث افتخار من و وطن‌شان باشند و مثل ما بی‌سواد نمانند و به سرنوشت ما دچار نشوند.

آخرین پیام‌تان به مردم افغانستان و خوانندگان هفته‌نامه‌ی "صدای مردم" چیست؟

پیام من به جوانان این است که درس بخوانند و کشورشان را از این فلاکت و بدبختی بیرون بکشاند، چون تنها راه نجات این کشور باسوادشدن و درس‌خواندن است و پیامم به مردم این است که اتحاد، برادری و همبستگی‌شان را حفظ کنند تا کشور مان دوباره به کام تفرقه، بدبختی و ناامنی فرو نرود.

همین روزها بود، کار زیاد نبود، همه سرگردان دنبال کار این طرف و آن طرف می‌گشتند. سرچوک‌ها، پر از کارگران بیکار بود، وقتی یک نفر برای استخدام کارگری به سرچوک می‌آمد، ده‌ها نفر گرد او را حلقه می‌کردند و صدا در می‌دادند که مرا بپیر! دقیق مثل حال.

ولی وضعیت کار در دوران کمرزی نسبتن خوب بود، البته در اوایل حکومت کمرزی وضعیت خیلی خوب بود ولی در اواخر حکومت کمرزی، وضعیت کاروبار خراب شد. از همان زمان تا به حال که کابینه حکومت وحدت ملی شکل نگرفته است، وضعیت کاروبار در مجموع خراب است.

شما شاید باور نکنید، در این روزها وقتی در مارکیٹ سبزی فروشی می‌روم، افزایش سرسام‌آور آمار بیکاران را در آنجا مشاهده می‌کنم، بعضی‌ها، کراچی می‌خرند تا برای حمل و نقل وسایل و سبزی‌ها از آن استفاده کرده و نان بخورنمیری را برای زن و بچه‌ی‌شان پیدا کنند، اما خیلی‌ها اند که بیکار سرچوک منتظر کسی می‌مانند تا او را برای کار ببرند ولی خیلی‌ها صبح تا شب در چوک‌ها می‌نشینند ولی هیچ کاری نمی‌یابند. ناگفته نماند که وضعیت کار ما نیز بستگی به وضعیت کار در کشور دارد، هرگاه وضعیت کاروبار در کل کشور خوب باشد، وضعیت کار ما نیز خوب است اما هرگاه وضعیت و خامت بگراید، وضعیت کاروبار ما نیز بدتر می‌شود. البته از این کار (ترکاری فروشی) پولی نمی‌شود ذخیره کرد؛ نمی‌توان زمین خرید، خانه ساخت و یا سرمایه‌دار شد، اما می‌شود که زندگی روزمره را گذرانند.

به نظر تان علت رکود در کارها در این روزها چیست؟

به نظر من علت عمده‌ی آن عدم تشکیل کابینه‌ی حکومت وحدت ملی و بی‌برنامه‌گی است. زیرا، تا وقتی که کابینه تشکیل نشود، وزارت خانه‌ها و کاروبار در حالت رکود باقی می‌ماند.

آیا تصمیم داری شغل‌ت را ادامه دهی یا می‌خواهی تغییر شغل دهی؟

نه، هنوز تصمیم ندارم شغلم را ترک کرده به شغل دیگری روی آورم، چون از یک سو، از لحاظ اقتصادی توانایی چنین کاری را ندارم، یعنی سرمایه‌ی لازم برای سروسامان دادن یک دکان و غیره را ندارم. از سویی هم، با همین کارم خو گرفته‌ام.

تصمیم نداری خارج از کشور رفته، کاری با درآمدتری داشته باشی؟

نه، من ده سال در ایران کار کردم (پانزده سال قبل)، اما حالا می‌خواهم در پهلوی فامیلیم باشم و درآمد کم در کشورم را نسبت به درآمد زیاد در کشورهای دیگر ترجیح دهم و امیدوارم حکومت زمینه‌ی کار را مساعد کند تا مردم برای یافتن لقمه نانی به خارج از کشور نروند.

خواست شما از حکومت وحدت ملی



# راه دشوار اصلاحات و چالش‌های فراروی آن در افغانستان



تقابل میان اصلاحات و نوگرایی و دفاع از مصلحت به نفع وضعیت موجود، راه دشوار و پر پیچ و خم تاریخ معاصر افغانستان را تشکیل داده است. اصلاح‌طلبی و نوگرایی در این کشور، برخلاف دیگر ممالک مسیر متفاوت و دشوار را پیموده است. دشواری در این مسیر از همه بیشتر از ناحیه باورمندان به پیشینه‌ی تاریخی، سنن و آداب عرفی و یا اعتقادات و باورهای فرهنگی ایجاد و در پیوند و بهره‌گیری از آن باورها توسعه یافته است. اما با وجود دشواری‌ها، این تکاپو به ویژه در دو سده‌ی اخیر به‌طور لاینقطع ادامه داشته و گاهی به شکل گذرا به پیروزی نوگرایان و زمان دیگر به شکست و ناکامی آنان انجامیده است. این مبارزه برای بار اول با برافراشتن درفش مشروطه‌خواهی، سپس با داعیه استقلال‌خواهی و ترقی‌خواهی، پس از آن با حمایت از انواع گرایش‌های سوسیالیستی و چپ بین‌المللی و از آن به بعد در قالب برنامه‌های دینی تا دموکراسی در چوکات جمهوری دینی و حکومت وحدت ملی ادامه یافته، که در این روزها اپوزیشن اصلی، اما مسلح و بی‌رحم آن به حمایت و توضیح متفاوت از نظام اجتماعی آدم و حوا، آنرا به چالش پیچیده دچار ساخته است.

اولین بار دلبستگی به اصلاحات و نوگرایی در مجموع درون طبقه‌ی اعیان در شهرها و مراکز ادارات دولتی و یا در افکار و ذهنیت فرزندان اعیان مقیم در روستاها شکل گرفت. درحالی‌که توده‌های عوام و به‌ویژه روستائینان در خواب اصحاب کهنی قرار داشته و جهان را از عینک روستایی و روحانیون هم پیمان آنان نگریسته و با هر تغییر و تحول بنیادی مدام مخالفت کرده است.

در افغانستان ترقی‌خواهی و نوگرایی، اغلب در دلبستگی به نوعی ملی‌گرایی و گرایش‌های استقلال‌طلبانه تعلق خاطر نشان نداد بلکه نوگرایان این سرزمین در مجموع به یکنوع وابستگی رقت‌آور، تقلید و دنباله‌روی عادت داشته‌اند. از جانب دیگر در این جغرافیا، هیچگاه مطالبات نوگرایان درون اعیان روستایی و شهری با هم در یک هماهنگی قرار نگرفته است. اعیان روستایی که عمدتاً طبقات نهایت عقب‌گرا و مرتجع ساختار اجتماعی را تشکیل می‌دهد، مدام در بستر تاریخ یک نوع آمادگی و حتی روحیه‌ی فدایی در مخالفت با نوگرایی داشته است. این مخالفت اگر امکانات درونی برای آن زمینه نیافته، به زودی زود، منابع حمایتی برونی و خارجی برای پوشش آن آمادگی نشان داده است.

در جریان قرن ۱۹ و ۲۰، در برهه‌ی از تاریخ زمانیکه احساس نوگرایی و دموکراتیک خواهانه در بستر نظام-های فاسد و تمامیت‌خواه شکل می‌گرفت، به زودی با یک نوع مهارت خاص، فاصله میان پایگاه اجتماعی نوگرایان و مدافعان آن توسط نظام سیاسی حاکم و مناسبات عرفی ایجاد و نیروهای مورد هدف نوگرایان درون توده‌های عوام در ضدیت با آن مدیریت می‌گردید.

مشروطه‌خواهان اولیه، استقلال‌طلبان و ترقی‌خواهان عهد امانی و نیروهای مدافع حقوق زحمت‌کشان که با

نوعی گرایش‌های سوسیالیستی تعلق خاطر داشتند، حتی در پای چوبه‌ی دار، قصاب‌خانه‌های دهم‌زنگ و پل چرخ، پولیگون و یا انزوای سیاسی در داخل، تبعید و آوارگی هم مورد نیش‌خند آن ساختارهای محروم اجتماعی و نیروهای هدف قرار می‌گرفتند که برای رهایی آنان به آن جایگاه صعود کرده بودند.

نوگرایان در این جغرافیا، هیچگاه نتوانسته با ایجاد پایه‌ی وسیع اجتماعی و یا در رفتن به درون نیروهای مورد نظر، سپر حمایتی ایجاد و با استفاده از پوشش حمایتی آنان، خطر عناصر عرفی و سنتی را کاهش دهد.

حتا در افغانستان امروز عناصر زیادی از نوگرایان تا هنوز هم زیر پر و بال عناصر عرفی و سنتی قد بلندک می‌نمایند. تفرق طبقات محروم از سلطه‌ی انحصاری اعیان حاکم که توسط نوگرایان دنبال، اما قدرتمندی در نفوذ درون این طبقه، توسط عناصر سنتی و عرفی مدام آن نیرو را از حمایت وسیع این جامعه محروم ساخته‌اند.

دلبستگی به نوگرایی که کابوس ترس از نیروهای سنتی روستایی همانند سایه آنرا دنبال می‌نماید، در رویا خواب غلبه و سرکوب شورش نیروهای سنتی در روستاها را دیده است. در مقابل نیروهای عرف پسند روستایی، هم در موجودیت حتی یک فرد نوگرا در روستاها احساس امنیت نکرده و مدام خواب نابودی آن‌ها را دیده‌اند.

به نظر می‌رسد نوگرایان در این کشور، با وجود موانع و محدودیت‌های گونه‌گون، دچار یکنوع بیماری روانی و توهم از عکس‌العمل گرایش‌های کهن بوده و به هوشیاری سیاسی و حمایت محرومان چندان باورمند به نظر نمی‌رسند. از آن سبب تا هنوز نتوانسته مطالبات‌شان را به گونه مدون و صریح با آن جامعه مطرح و با فراخوان نظری جدی حمایه عملی آن‌ها را با خود همراه نماید.

از سوی دیگر، پیچیدگی ساختارهای کهن و جدید اجتماعی، نوگرایان این کشور را به آن چنان توهم و تفرقه‌ی درونی دچار ساخته که تاکنون که بیش از یک قرن از مبارزات نوگرایانه و ترقی‌خواهانه می‌گذرد، به‌گونه-ی علمی و عملی ساختارها مورد بررسی و آسیب شناسی جدی قرار نگرفته و تعریف قابل قبول و علمی در آن مورد ارائه نه شده است.

در این کشور، هر نوع مطالبات اصلاح‌طلبانه روابط میان پیشوایان دینی و دولت را از یک سو و جناح‌های سنتی - عنعنوی و اعیان قبیله‌ی را از جانب دیگر با اصلاحات در تقابل قرار می‌دهد. این دو نیرو که پایگاه اجتماعی آن در روستاها و اکثر متفکران دینی و سیاسی آن در شهرها و حتا دور از مرزهای جغرافیای کشور بسر می‌برند، مدام در صدد ایجاد تنش و راه‌اندازی شیوه‌های قهری گردیده و بعد از ایجاد تنش به مدیریت آن پرداخته تا آنکه سرانجام بنا به همکاری متحدان بیرونی بر اصلاح‌طلبان فایق گردیده‌اند.

تکیه مخالفان نوگرایی در این کشور عمدتاً روی اعتبار اعتقادی و حیثیت اجتماعی اصلاح‌طلبان صورت گرفته تا آنکه سرانجام به القای ذهنی توده‌ها نتوانسته مشروعیت سیاسی اصلاح‌طلبان و یا نوگرایان را به چالش بکشاند.

قوانین دینی که در جریان قرن اول و دوم ه. ق. توسط فقهای نامدار آن عهد (محمدشافعی ۸۲۰، ابوحنیفه ۸۶۷، احمد بن حنبل ۸۵۵، مالک بن انس ۷۹۵ و امام جعفر

صادق در همان عصر) تدوین گردیده، جز پنجمی، چهار موسس دیگر غرض جلوگیری از برخورد آرا و اصلاحات در اعتقادات دینی، اجتهاد آزاد در شریعت را به‌گونه‌ی ممنوع قرار داده‌اند. اگرچه تلاش‌های متفکرین مسلمان در قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی (سید جمال، عبده و مودودی) با توسل به اصل مصلحت توانست راه را باز نماید، اما آن ایده نتوانست جهان اسلام را در کل از آن اصلاحات متاثر سازد.

در این سرزمین علاوه بر قدرت کاریزماتیک علمای دینی و مقاومت در برابر نوگرایی عوامل مختلف دیگر از جمله ساختار و تشکیلات قبیله‌ی به ویژه اعیان اقوام و عشایر و اصل زندگی بدون دولت و نظام که مردم با آن خو گرفته، در کنار عدم وفاداری به دولت و نظام مرکزی و وفاداری به منافع خصوصی در کنار عدم طبقه اجتماعی مدافع اصلاحات و کم‌مایگی زمینه‌یابی از جمله‌ی عوامل دیگری است که پذیرش و یا قبول ایده‌های نو را به چالش کشانده است.

آن گونه علایق در درون نظام اجتماعی کشور می‌تواند ابزاری برای علایق کشورهای ذی‌نفع در منطقه به شمار رفته و آن نیروها را انگیزه و امیدواری برای مقاومت در مقابل نوگرایی داده است.

در این کشور همبستگی علمای دینی به زودی همبستگی اعیان قبایل را در پی داشته و رهبری عقیدتی و سیاسی آنان را زمینه داده است. جدا از امیر عبدالرحمان، سردار محمد داوود و خلقی‌ها که کمتر در اتکا به علمای دینی قدرت شان را پی‌ریزی و بیشتر به زور نظامی اتکا داشتند، حاکمیت‌های پیشین و بعد از آنها در مجموع از آن پالیسی تابعیت کرده و بقای نظام را در امتیاز به آنان تأمین کرده‌اند.

مطالبات اصلاح‌طلبانه و مبتنی بر قانون و حکومت اولین بار در سال ۱۹۱۹ به کرسی نشست. امان‌الله با وجود داعیه پان‌اسلامیزم با چسبیدن به ملی‌گرایی و استقلال‌طلبی بدون حمایت آن نیروها در تطبیق اصلاحات ناکام و سرانجام متواری گردید. هماهنگی‌های اولیه امان‌الله با روحانیون امتیازطلب در اوایل امیر جوان را در بدست‌آوردن استقلال سیاسی کمک ولی بعدها تا زمانیکه وی از پان‌اسلامیزم حمایت می‌کرد آنان را در کنار وی و بعد از وی فاصله داد.

در این کشور مخالفت علمای دینی روستایی و رهبران بزرگ دینی مستقر در شهرها به آسانی در عدم موجودیت و یا کمیت اندک نیروی مدافع اصلاحات (طبقات اصلاح‌طلب) توانسته، موضوع ادامه‌ی اصلاحات را به مخاطره اندازد.

از جانب دیگر شکست تجددگرایی در این کشور اغلب به انعطاف‌ناپذیری به موقع رهبران اصلاحات هم رابطه داشته است.

دسایس سرّی کشورهای ذی‌نفع در جلوگیری از اصلاحات زمانی زمینه یافته که ابزار کار در داخل، درون سنت‌گرایان قومی و روحانی و نیروی عقب‌گرا برای تطبیق عملی غرض مخالفت، شناسایی و در خدمت قرار گرفته است.

بعد از کودتای ۷ ثور اقصای روحانی سران تنظیم‌های جهادی و اعیان طوایف و قبایل در جریان مقاومت ضد

اشغال برای بسیج و سازماندهی نیرو نقش ویژه بازی کرده بودند، موقف ضعیف سیاسی آنها در فقدان و یا ناتوانی نیروهای ملی تقویت گردیده و به حیث نیروهای عمده بازار کار سیاست را در افغانستان زیر اتوریته قرار دادند. دست باز رقبای بین‌المللی اتحاد شوروی برای تقویت بنیه‌های سیاسی - نظامی این نیروها آنانرا را در صف مقدم سیاست قرار داد.

از جانب دیگر شکست نوگرایان اغلب به انعطاف-ناپذیری به موقع رهبران این نیرو هم رابطه داشته است. اما در خصوص ترکیب کابینه‌ی حکومت وحدت ملی و عناصر ترکیبی آن باید گفت که اقدامات عجولانه و غیرلازم در شرایط حساس و دشوار کنونی، می‌تواند چالش افزا به شمار رفته و این نوگرایی را همانند پیشینیان در دو جبهه مخالف با دشواری مواجه سازد.

ماهیت این کابینه بخش عمده منافع فردی و گروهی این نیروها را زیر فشار قرار داده و محدود می‌سازد. خصوصیت تکنوکراتیک و غیرجهادی این افراد با وجود آنکه از فلتر جهادی‌ها گذشته، یقین تکیه روی خصوصیات تکنوکراتیک افراد، باورمندی آنان را در ادامه‌ی مدیریت سیاسی کشور کاهش داده است. در صورت تمرکز این نیروها یقین اصلاحات در دولت‌سازی و تثبیت دولت در نظام حقوقی را به ویژه در عرصه عدلی و قضایی تعلیم و تربیت معیاری، حقوق بشر و حقوق زن را منافی شئونات عنعنوی خویش دانسته، و رژیم را به گونه‌ی دیگر جدا از طالبان مسلح زیر فشار قرار خواهد داد. در این مورد یک سلسله اقدامات غیرلازم و عجولانه حکومت، می‌تواند انگیزه‌دهی برای مقاومت را در اذهان توده‌ها برای آنان بیشتر ممکن سازد.

آزادی بیان، آزادی اجتماعات و حقوق مدنی اشخاص که مصوونیت آن در قانون اساسی کشور پذیرفته شده این جبهه را می‌تواند به سهولت‌های خاص دسترسی داده و تبلیغات غرض‌آلود را زمینه دهد.

واضح است که مقاومت مسلحانه توسط تروریسم جهانی که اغلب در دهات حضور بالفعل دارد، حضور مسالمت‌آمیز ظاهرن مدنی در شهرها که یک نوع هماهنگی غیررسمی با جبهه‌ی ترور به شمار می‌رود، در شهرها انکشاف و توسعه خواهد یافت. غیابت رهبران حکومت وحدت ملی که اغلب در سفرهای خارجی جلب حمایت برونی صورت می‌گیرد، حضور فزیکتی مخالفان را در میدان سیاست بیشتر زمان داده و زمینه‌ی تبلیغ را برای آنان فراهم و نظام را به حاشیه می‌کشاند.

تاریخ این تقابل نشان می‌دهد که مسیر دولت‌سازی در جامعه محافظه‌کار این چینی و تبدیل آن به یک جامعه‌ی مدرن با کار عجولانه نظام نمی‌گیرد، بلکه در ابتدا با ایجاد ساختار قدرتمند و لازم دفاعی برای حراست از نظام، بنیه‌ی مالی را برای تطبیق اصلاحات و سازماندهی موافقان اصلاحات در نظر گرفته شده و سپس با یک نوع آمادگی واقعی وارد کارزار پیچیده‌ی تطبیق اصلاحات شد.

# کابل و شهرگرایی...

با توجه به نقشی که اجتماع در جامعه‌ی شهری ایفا می‌کند، نه تنها به عنوان "محل" بلکه پیوند اجتماعی قابل بحث است. اجتماعاتی که در شهر توسط شهرنشینان بوجود می‌آید، می‌تواند باعث مستحکم‌تر شدن محل شود؛ از سوی دیگر می‌تواند باعث تضعیف شهرگرایی و فرهنگ شهرنشینی در شهر نیز شود. اجتماعات و محلاتی که در شهرها ظهور می‌کند، ناشی از همان بینش‌ها و مناسبات حاکم در روستاهاست، که تأثیرات خود را در شهرها گسترانده اند. در شهر کابل به صورت مشخص دیده می‌شود که اقوام در محلات مشخصی که خودشان ساخته اند، مسکن‌گزین هستند. شهر کابل به محلات مشخص قومی تقسیم‌بندی شده اند. اما بعضی از محلاتی هم وجود دارد که اقوام و طیف‌های مختلف اجتماعی در یک نظام همسایگی، کنار هم زندگی می‌کنند. اما وقتی روستاییان وارد فضای شهری می‌شوند، با شیوه‌های متفاوت مناسبات و ارزش‌های شهری مواجه می‌شوند و آهسته آهسته می‌آموزند که چگونه در شهر، جامعه‌پذیر شوند و خود را با مناسبات اجتماعی شهری وفق دهند. این شیوه‌های زیست‌شهری از طریق موسسات و نهادهای شهری، وسایل حمل و نقل و وسایل ارتباطی - افرادی را که تازه به شهرنشینی روی آورده است - تابع خود

احتیاط‌آمیز، سودگرایانه و فردگرایانه نیز هستند. این افراد برای تنازع بقا و تصاحب منابع در محیط شهری دست به رقابت مسالمت‌آمیز و کنش عقلانی می‌زنند و در نهایت اگر هم نتوانستند در این رقابت‌ها برنده شوند، از راه تفاهم و گفتگو پیش می‌آیند. برای این نوع افراد که در درجه‌ی بالای شهرگرایی و فرهنگ شهرنشینی قرار دارند، بجز منافع و ارزش‌های شان، هیچ چیزی دیگری برای شان اهمیت ندارد.

در شهرها به خصوص شهرکابل دیده می‌شود که اعضای این جامعه، صبح از خانه‌های شان برای کار و بار بیرون می‌شوند و هر یک نقش‌های متفاوتی را انجام می‌دهند. اما ممکن است این نقش‌ها منجر به فردگرایی و عقلانیت شود و یا باعث بی‌هنجاری، بی‌قدرتی و انزوای فردی و یا هم به آنومیک‌شدن جامعه بیانجامد. اما دیده می‌شود که مناسبات اجتماعی، روابط اجتماعی و شیوه‌ی زندگی در شهر کابل نه به صورت کامل از نوع گماینشافتی است و نه هم از نوع گزلفاشافتی، بلکه از آنجایی که اجتماع و روابط اجتماعی بسیار قوی وجود دارد و از سوی دیگر روابط مدرن، عقلانی و حسابگر نیز به صورت کامل تحقق نیافته است. می‌شود به این نتیجه رسید که در این شهر، هنوز فرهنگ شهرنشینی کامل

در شهر کابل به صورت مشخص دیده می‌شود که اقوام در محلات مشخصی که خودشان ساخته اند، مسکن‌گزین هستند. شهر کابل به محلات مشخص قومی تقسیم‌بندی شده اند. اما بعضی از محلاتی هم وجود دارد که اقوام و طیف‌های مختلف اجتماعی در یک نظام همسایگی، کنار هم زندگی می‌کنند. اما وقتی روستاییان وارد فضای شهری می‌شوند، با شیوه‌های متفاوت مناسبات و ارزش‌های شهری مواجه می‌شوند و آهسته آهسته می‌آموزند که چگونه در شهر، جامعه‌پذیر شوند و خود را با مناسبات اجتماعی شهری وفق دهند. این شیوه‌های زیست‌شهری از طریق موسسات و نهادهای شهری، وسایل حمل و نقل و وسایل ارتباطی - افرادی را که تازه به شهرنشینی روی آورده است - تابع خود می‌سازد.

یا شهرگرایی حاکم نشده است و شهرگرایی به صورت نامطلوب در جریان است. پس می‌توان گفت که کابل دارای درجه‌ی بالایی از شهرنشینی (تمرکز جمعیت) هست، اما شهرگرایی در این شهر اندک است؛ زیرا در شهر کابل خانواده‌های زیادی از دهات به این شهر سرازیر شده اند که از مناسبات شهری و فرهنگ شهرنشینی آگاهی نداشتند و از سویی هم نهادهای شهری نیز در پی آگاهی‌دهی شهری و برنامه‌ریزی‌های مدرن و اصولی که بتواند فرهنگ شهرنشینی را در میان مردم ترویج کند، پیاده نکرده اند. بدین اساس شهرگرایی نه تنها ترویج نیافته بلکه بدتر از قبل نیز شده اند.

## منابع:

خادمی، معصود روجا؛ امیرخانی آراین؛ لیلیان، محمدرضا؛ ۱۳۸۹، مطلوبیت خیابان‌های شهری، تهران: طحان.  
نقدی، اسدالله (۱۳۸۲)، درآمدی بر جامعه‌شناسی شهر: انسان و شهرنشینی، همدان: نشر فن‌آوران.  
شارع‌پور، محمود (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی شهری، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه‌ی علوم انسانی.

زیمیل، جورج (۱۳۷۲)، کلان‌شهر و حیات ذهنی، ترجمه‌ی یوسف آباذری، نامه‌ی علوم اجتماعی، شماره‌ی ۶، بهار صص ۵۳-۶۶)  
تاجبخش، کیان (۱۳۸۶)، آرمان‌شهر (فضا، هویت و قدرت در اندیشه اجتماعی معاصر)، ترجمه‌ی افشین خاکباز، تهران: نشر نی  
فیروزجاه، علی‌رحمانی؛ اصحابی، سیده اکرم و کبریا نسب، حکیمه، (۱۳۹۲) بررسی جامعه‌شناختی میزان شهرگرایی و عوامل موثر بر آن، مطالعات جامعه‌شناختی شهری، سال سوم - شماره‌ی هشتم - پاییز، صص ۱۳۰-۱۰۹

## وقایع پاریس و نگرانی از اسلام‌هراسی در اینترنت

### انیه‌سه قدری بی بی سی

دلواپسی‌ها از افزایش محتوای اسلام‌هراسانه در شبکه‌های اجتماعی در پی وقایع پاریس، شبکه‌ی آسیایی بی‌بی‌سی را بر آن داشته تا تجربیات مسلمان‌ها در رابطه با تمایلات ضداسلام را جمع‌آوری کند.

آکیلا احمد، فعال مدنی، از توییت‌ها برای مطرح کردن مشکلات موجود بر سر راه برابری اجتماعی استفاده می‌کند و عکسی که برای شناسه توییتی خود انتخاب کرده مجرب است.

"اگر درباره حقوق زنان حرفی بزنم، جوابی که معمولاً از طرف مردها می‌گیرم این است که چطور می‌شود آن چیز را سرت بکنی و از این حرف‌ها بزنی؟ یعنی دارند به حجابم اشاره می‌کنند."

او به نظرات منفی اینترنتی اشاره می‌کند و می‌گوید: "بعد از وقایع پاریس اذیت‌ها بیشتر شد و فضا خیلی بدتر شد." کسانی که به مجله فکاهی شارلی ابدو حمله کردند مدعی بودند که نیتشان دفاع از اسلام است. "فردی بود که خیلی مشخص تهدید می‌کرد و می‌خواست مسلمان‌ها را بکشد. معمولاً این چیزها را جدی نمی‌گیرم ولی این بار ترسیدم."  
حساب آن کاربر دیگر در توییت‌ها بسته شده، اما هنوز بابت وجود محتوای اسلام‌هراسانه در اینترنت نگرانی وجود دارد.

فعالانی که برای سازمان "به مامان بگو" (Tell Mama) کار می‌کنند نمونه‌هایی از این مطالب را در اختیار شبکه آسیایی بی‌بی‌سی قرار داده‌اند.

بهارات گانش می‌گوید: "وقتی چیزی مثل وقایع پاریس رخ می‌دهد، اتفاقی که معمولاً پیش می‌آید این است که مباحث مردم در شبکه‌های اجتماعی داغ‌تر می‌شود."

"ادبیاتی که شاهد بودیم شدیداً نسبت به مسلمان‌ها توهین‌آمیز بود. هش‌تگ‌هایی چون #killallmuslims ظاهر شد. بعضی از مسلمان‌ها از این هش‌تگ استفاده کردند تا وجود تمایلات ضداسلامی در اینترنت را برجسته کنند."

## "خشم"

از زمان حمله‌های پاریس در اوایل جنوری،

بعضی از مسلمان‌ها مورد اذیت و آزار قرار گرفته‌اند.

آکیلا می‌گوید، ریشه‌های این خشم برایش قابل درک است.

"هر بار که در گوشه‌ی دنیا حمله تروریستی رخ می‌دهد، خیلی‌ها از این حمله‌ها عصبانی می‌شوند و با استفاده از فضای اینترنت عصبانیت خود را تخلیه می‌کنند. اما نتیجه کلی این کار افزایش تمایلات ضدمسلمان است."

"این مشکل در فیسبوک هم وجود دارد. گروه‌هایی هستند که کارشان ترویج احساسات ضدمسلمان است. به نظرم باید مسوولانه با این مسایل برخورد کرد."

فیسبوک و توییت هر دو از کاربران می‌خواهند تا محتوای اسلام‌هراسانه را گزارش کنند. جرمی رایت، دادستان کل کشور، به برگزاری جلسه با هر دو شرکت برای یافتن راه‌حلی برای این مساله ابراز علاقه کرده است.

### نه به اسم من

مایسا والی، خبرنگار بی‌بی‌سی، برای بیان نظرات شخصی خود از هش‌تگ #NotInMyName استفاده می‌کرد؛ هش‌تگی که توسط مسلمان‌ها برای ابراز مخالفتشان با افراطی‌ها ابداع شده بود.

این عکس بیش از ۴۰۰ بار توییت شد و یکی از پاسخ‌دهنده‌ها او را "حیوان بی‌سواد" خطاب کرد.

او می‌گوید: "چند جوابی که در ابتدا گرفتم از این قبیل بودند که تو باید از پیروی این دین دست برداری."

"اما بعد ماجد نواز، مدیر بنیاد کوئیلیام، عکسم را توییت کرد و چون بیش از ۳۰۰۰ نفر توییت او را دنبال می‌کند کلی پیام گرفتم."

او بعضی از حساب‌های کاربری را گزارش و مسدود کرد و می‌گوید: این تجربه به او نشان داد که "بعضی‌ها تا چه اندازه می‌توانند در پناه اینترنت شجاع بشوند."

بعضی از حساب‌هایی که به او حمله کرده بودند دیگر فعال نیستند.

### "یاس آور"

مهدی حسن، سردبیر وبسایت هافینگتون پست در بریتانیا است و می‌گوید، در فضای مجازی تهدید به مرگ شده.

"واقعاً مایوس‌کننده است. به نظرم اسلام بیشتر از هر موضوع دیگری باعث گریبان‌دریدن کاربران توییت می‌شود. آنقدر تکرار شده که دیگر به آن مصوون شده‌ام. بیشتر از طرف افراد ناشناسی است که تنفر وجودشان را پر کرده."

"کسی توجه نمی‌کند که شما به عنوان یک خبرنگار مسلمان چه حرفی در اینترنت می‌زنید. همه چیز از دریچه دین تان بررسی می‌شود."

"وقتی درباره تروریسم یا برخورد هیستریک با غذای حلال می‌نویسم، خیلی تعجب نمی‌کنم اگر کسی متلکی بگوید. چیزی که درک نمی‌کنم این است که چطور می‌شود همه چیز را به اسلام ربط داد. مثلن وقتی با یک سیاستمدار درباره سیاست‌های ریاضتی مصاحبه می‌کنم، عده‌ی می‌گویند، این حرف‌ها از مسلمان بودند ناشی می‌شود."

در اعلامه‌ی، توییت... صفحه‌ی ۷

## داعش در افغانستان

# بازی استخباراتی در ظرف بزرگتر

افغانستان را میتوان کشور اشباح گفت. این کشور از آغاز پدید آمدن تا امروز به دلیل موقعیت استراتژیکش همواره صحنه رقابت‌های نظامی و استخباراتی ابرقدرت‌های جهانی و منطقه‌ای بوده و آزمایشگاه گروه‌های ترس و ترور شده است؛ گروه‌هایی که هم خود و هم افغانستان را به باد تباهی داده اند. بنیادگرایان اسلامی که پیش از یورش روسها به این کشور، کمتر نام و کامی داشتند و مردم شناخت زیادی از آنها نداشتند، با پشتیبانی سازمانهای استخباراتی غرب رشد سمارق‌وار یافته و بر شانه‌های جنبش خودانگیخته‌ی مقاومت ضد روسی سوار شدند. سرانجام، شکست روسها در افغانستان نه تنها مایه‌ی بدبختی برای شوروی پیشین شد، بلکه نیرویی را رشد و رونق داد که تا کنون بربرنهادی ترس، وحشت و جنایت است. این نیرو زیر نامهای گوناگون در هر دوره‌ی برای دستیابی به قدرت سیاسی دست به کشتار و وحشت‌آفرینی زده است؛ اما در ماهیت یک هدف اساسی و پاییه‌ی را دنبال میکند.

بازیگران بزرگ استخباراتی برای هر دوره‌ی، نسخه‌ی تازه‌ی از بنیادگرایی اسلامی را رونمایی میکنند که نیازمندی‌های روز را برطرف کند. آنها اگر خواستند گروه‌های پراکنده‌ی جهادی را به جان هم اندازند و در نهایت کشورها را از راه نابودی زیرساخت‌های اقتصادی،

برای رشد بنیادگرایی اسلامی فراهم کرده است. امریکایی‌ها با بیرون شدن از عراق، زمینه را برای رشد و گسترش داعش آماده کردند، اما حالا عین تجربه‌ی تلخ قرار است در افغانستان تکرار شود.

بحران‌سازی‌ها اما برای ایالات متحد آمریکا سود زیادی داشته و در نهایت پای این ابرقدرت را به سرزمین‌های تازه کشانده است.

نفوذ داعش در افغانستان ممکن است بخشی از برنامه‌ی انتقال جنگ از افغانستان به آسیای میانه باشد که سازمان‌های جاسوسی غربی به همکاری شماری از سازمانهای استخباراتی کشورهای منطقه سعی دارند آنرا اجرایی کنند. از این نظر، داعش بازی استخباراتی در ظرف بزرگتر است و افغانستان و پاکستان هم کشورهایی اند که ظرفیت گسترش این بازی را در قلمروهای تازه دارند.

طالبان که بیشتر ماهیت محلی دارند تا منطقه‌ی و جهانی، برای پیشبرد این برنامه چندان مناسب نبودند. اما داعش که حتما جغرافیای خیالی حاکمیت‌اش بر بخشی از آسیا، افریقا و اروپا را ساخته، در صدد راه‌اندازی "خلافت اسلامی" در بخشی از جهان است و مرزهای ملی کنونی کشورهای اسلامی را به رسمیت نمی‌شناسد، گزینه‌ی خوبی برای اجرای برنامه‌ی گسترش و انتقال جنگ به سرزمین‌های تازه است.

**به اساس اسنادی که از سوی ادوارد اسنودن فاش شده، داعش زاده‌ی عملیاتی به نام "لانه‌ی زنبور" است که برای گردهم‌آوری تمام گروه‌های تندرو اسلامی زیر یک چتر از سوی سازمانهای استخباراتی امریکا، انگلیس و اسرائیل راه‌اندازی شده بود. داعش قرار بود در مصر مستقر شود، اما روی کار آمدن نظامیان در این کشور سبب شد تا برنامه تغییر کند. اکنون این گروه در عراق و سوریه لنگر انداخته، ولی همچون شبخ ترسناک در خاور میانه، آسیای مرکزی و افغانستان در حال گردش است. داعش با اعلام ولایت خراسان(شامل ایران، افغانستان، پاکستان، هند و آسیای میانه) در "خلافت اسلامی" خودخوانده‌اش تلاشها برای حضور جدی در این منطقه را آغاز کرده است. شماری از گروه‌ها و دسته‌های تندرو اسلامی در افغانستان و پاکستان هم به ابوبکر البغدادی، رهبر داعش بیعت کرده اند و خانواده‌های داعشی در شماری از ولایت‌ها از جمله در زابل، غزنی، هلمند و فراه دیده شده اند.**

سیاسی و فرهنگی وابسته‌ی خود می‌سازند؛ و اگر منافع آنها حکم کند، تمام گروه‌های تندرو اسلامی را زیر یک چتر قرار داده و از آن علیه دشمنان استراتژیک‌شان بهره می‌برند.

به اساس اسنادی که از سوی ادوارد اسنودن فاش شده، داعش زاده‌ی عملیاتی به نام "لانه‌ی زنبور" است که برای گردهم‌آوری تمام گروه‌های تندرو اسلامی زیر یک چتر از سوی سازمانهای استخباراتی امریکا، انگلیس و اسرائیل راه‌اندازی شده بود. داعش قرار بود در مصر مستقر شود، اما روی کار آمدن نظامیان در این کشور سبب شد تا برنامه تغییر کند. اکنون این گروه در عراق و سوریه لنگر انداخته، ولی همچون شبخ ترسناک در خاور میانه، آسیای مرکزی و افغانستان در حال گردش است.

داعش با اعلام ولایت خراسان(شامل ایران، افغانستان، پاکستان، هند و آسیای میانه) در "خلافت اسلامی" خودخوانده‌اش تلاشها برای حضور جدی در این منطقه را آغاز کرده است. شماری از گروه‌ها و دسته‌های تندرو اسلامی در افغانستان و پاکستان هم به ابوبکر البغدادی، رهبر داعش بیعت کرده اند و خانواده‌های داعشی در شماری از ولایت‌ها از جمله در زابل، غزنی، هلمند و فراه دیده شده اند.

حضور داعش در افغانستان چند فرضیه را مطرح میکند: الف: دولت ایالات متحد آمریکا در هر سرزمینی که به بهانه‌ی ثبات‌سازی رفته است نه تنها که امنیت نیابوده بلکه جنگ را پیچیده‌تر کرده و زمینه‌ها و فرصت‌های تازه‌ی

داعش با موفقیت‌هایی که در عراق و سوریه بدست آورد، نشان داد که این توانایی را دارد تا سیل آسا دست به جنگ تهاجمی زده و همه را غافل گیر کند.

ب: طالبان در افغانستان نقش به‌عهده‌گرفته‌شده را نتوانستند به سرانجام برسانند، و خشونت‌گری هار، تعصب دینی، غرور کاذب ناشی از پیروزی‌های پی‌درپی، محلی‌گرایی و قوم‌زدگی غلیظ آنها سبب شد تا عمر حکومت‌داری زیادی نداشته باشند. طالبان با آنکه پس از فروپاشی امارت اسلامی در سال ۲۰۰۱، اندک‌اندک توانستند خود را دوباره تجهیز کرده و به جنگ علیه دولت کابل و نیروهای خارجی بپردازند، اما به دلیل شناخت مردم از عملکردهای فاشیستی و جنایت‌بار آنها و پراکندگی سیاسی و تشکیلاتی‌بی که پس از فروپاشی امارت اسلامی به آن دچار شده اند، حتی موفق به تصرف یک ولایت در کوتاه‌مدت نشدند. سیزده سال نبرد طالبان در برابر نیروهای خارجی و دولت افغانستان، به این گروه فهماند که شرایط عوض شده و عصر طلایی طالبانیزم به سر رسیده است. محبوبیت طالبان حتی در مناطق جنوب و شرق کشور که مدعی بیشترین نفوذ و پایگاه مردمی در آنها هستند، در حال کاهش است.

این وضعیت چه در صفوف پایین و چه در صف بالایی طالبان منجر به خستگی و سردرگمی شده است. به اساس گزارشها، طالبان حالا قاطعیت ایدیولوژیک گذشته را از دست داده و بیشتر پول‌محور شده اند. با این وصف، شانس پیوستن طالبان...

## برگی از تاریخ

### افغانستان از سرگردانی تا سقوط در بستر جنگ سرد

"صدراعظم شاه محمود در سال ۱۹۴۸ از واشنگتن دیدن کرد؛ و با وزیر خارجه جورج مارشال (George- Marshal) ملاقات نمود، صدراعظم قوبین تقاضای کمک نظامی را برای افغانستان نمود. بنابه گفته‌ی شاه محمود مارشال از درخواست متعجب گردیده و پرسیده که "دشمن کیست؟"، شاه محمود جواب داد: "روس‌ها" آنگاه مارشال بر این مفکوره که ممکن افغان‌ها بتوانند با قدرت نظامی شوروی مقابله کنند، خنده‌ی تمسخرآمیز سر داد. شاه محمود غرور جریحه‌دار خود را بلعیده و بیان داشت که اسلحه همچنان برای امنیت داخلی مورد نیاز است و اینکه اگر ضرورت افتد افغانستان آنرا از روس‌ها بدست خواهد آورد؛ اظهاراتی که مارشال به جواب آن گفت: مسلمانان خوب مانند افغان‌ها برای کمک نزد روسهای ملحد هرگز نخواهند رفت. شاه محمود تذکر داد که اسلام خوردن گوشت خوک را منع می‌کند، اما اگر وضع بسیار سخت گردد و زندگی به خطر افتد، خوردن گوشت خوک مجاز است.

در کتاب جورج مگگی قصه‌ی کوتاه اما گویا درباره رابطه‌اش به افغان‌ها هنگامی که معین وزارت خارجه برای امور شرق نزدیک و جنوب آسیا بود، وجود دارد. این قصه طرز تلقی بی‌اعتنایی واشنگتن را در برابر وضع استراتژیک افغانستان و تلاش‌های آن در پی کمک نظامی به خوبی توضیح می‌دهد:

یک تفصیل جالب توجه پیش از دیدار ما از کابل (در سال ۱۹۵۱) رخ داد و آن وقتی بود که دوست خوب من سفیر افغانی شهزاده محمد نعیم به دیدن من در وزارت خارجه آمد. او گفت که آمده تا کمک نظامی ایالت متحد را مورد بحث قرار دهد. و اشاره نمود که اگر این کمک نزدیک و مشهود نباشد شاید افغان‌ها مجبور شوند با روس‌ها مفاهمه کنند. من با این احساس که وی از اتکای حکومت افغان بر کمک نظامی روسی که بیهودگی آن عیان و آشکار بود، لاف زده می‌ترسند، گوشک تلفون را گرفتم و از سکرتر خود خواستم که نمره‌ی تلفون سفارت روسیه را برایم پیدا کند. من آنرا روی یک توت‌ه کاغذ نوشته و بدست شهزاده نعیم دادم که در نتیجه آن، هر دوی ما خندیدیم.

قدری لاف و تهدید میان تهی! بدیل دیگر یعنی کمک نظامی روسی که معین وزارت خارجه مگگی آنرا بسیار جدی تلقی نکرد، سه سال بعدتر از جانب داوود انتخاب گردید که نتایج مصیبت باری هم برای افغانستان و هم برای ایالت متحد امریکا بیار آورد. نعیم شاید از لحاظ دیپلماتیک با مگگی خندیده باشد؛ اما معلوم است که این رد شوخی‌آمیز در قبال یک درخواست جدی مساعدت و کمک به مذاق او خوشایند نبود.

نتیجه‌ی دیدار مگگی از کابل در سال ۱۹۵۱ که به یک نومیدی دیگر افغان‌ها منتج شد، و غرور پشتونی داوود را جریحه‌دار ساخت، هنوز هم پایان درامه نبود. پرده از روی آخرین اکت زمانی برداشته شد که داوود در سال ۱۹۵۳ نخست وزیر گردید. داوود فعال و عجول تا این وقت تصمیم قطعی گرفته بود که یکی از اصول عمده‌ی مرام سیاسی او در مورد عصری‌سازی و مسالهی پشتونستان همانا بوجود آوردن یک نیروی قوی دفاعی افغانی می‌باشد. وضع نیروهای مسلح در این وقت رقت‌انگیز بود. آنها که اکثرن از پشکیهای(نوبتی) قبایلی تشکیل می‌شدند، وفاداری اصلی را بجای حکومت مدیون خویشاوندان نزدیک خود بودند، و به یونیفورم‌های ژنده که به قد و اندامشان نمی‌خواند ملیس، و به انواع مختلط اسلحه‌ی قدیمی مجهز بودند، کاریکاتور مضحکی از یک ارتش به شمار می‌آمدند.

در اکتوبر ۱۹۵۴ بعد از آنکه آیزنهاور، رئیس جمهور ایالات متحد امریکا شد، داوود که فکر می‌کرد نیازمندی‌های نظامی او شاید جواب موافق تری از یک صاحب منصب عسکری هم مسلک حاصل کند، برادر خود شهزاده نعیم را که جدیدن به عنوان وزیر خارجه مقرر شده بود به نزد وزیر خارجه جون فوستر دالاس (John Foster Dulles) فرستاد تا یک درخواست آخری برای کمک نظامی تقدیم نماید. دالاس گفت که وضع را مطالعه خواهد کرد. و دو ماه بعدتر در ۲۸ دسامبر در ضمن یادداشتی به سفیر افغانی در واشنگتن محمد لودین، جواب داد:

بعد از رسیدگی دقیق، دادن کمک نظامی به افغانستان مشکلاتی را خلق خواهد کرد که با نیرویی که بوجود خواهد آورد جبران نمی‌شود. افغانستان در عوض درخواست سلاح باید منازعه‌ی پشتونستان را با پاکستان حل و فصل کند.

برای تاکید بر اینکه چه مشکلاتی را دالاس مدنظر داشت، او یک کاپی همان یادداشت را به امجد علی سفیر پاکستان در واشنگتن فرستاد. یکی از دلایلی که چرا دالاس درخواست افغانی را رد کرد، برخلاف توقع، اظهارات قوی ضد کمونیستی بود که از جانب ماموران افغانی در درخواست بکار برده شده بود تا کوشیده باشند کمک نظامی امریکایی را توجیه نمایند. این اظهارات جدی، دالاس را به این نظر کشاند که اگر افغان‌ها هم اکنون این قدر ضد روسی باشند ضرور نیست که از بابت آنها احساس نگرانی کرد.

افغان‌ها با این رد، نه تنها بار دیگر ناامید شدند بلکه از نقش آشکارای عرف دیپلماتیک از جانب دالاس در فاش کردن درخواست محرمانه آنها به رقیب شان پاکستان نیز به خشم آمدند. یک ماه بعد در جنوری ۱۹۵۵ داوود پیشنهاد دیرینه‌ی شوروی را برای کمک نظامی که افغانستان قبلن رد نمود، پذیرفت. موافقتنامه‌ی نهایی تا سال ۱۹۵۶ به امضا نرسید و لیکن در سال ۱۹۵۵ نزاع پشتونستان، پاکستان و افغانستان را تا لبه‌ی جنگ کشانید. و عالی‌ترین مرجع ذیصلاح سیاسی افغانستان، لویه جرگه، از طرف داوود دعوت و پذیرفتن کمک نظامی شوروی را تصویب نمود."

منبع: کشور شاهی افغانستان و ایالات متحد امریکا(۱۸۲۸-۱۹۷۳)، نوشته‌ی لیون پاولادا و لیلا پاولادا، مترجم غلام: صدر پنجشیری، صفحات ۱۷۲ و ۱۹۷، چاپ پیشاور



## دو دموکراسی در یک نگاه

بدست آوردن سرمایه و تاسیس یک شراکت اقتصادی قابل توجه با ایالت متحد آمریکا، هموار ساخته بود. اما توقع بلندپروازانه‌ی آنها غرض حصول سرمایه‌گذاران آمریکایی در این وقت، با حقایق سرد بی‌علاقگی اقتصادی و سیاسی آمریکا برخورد و از میان رفت. (۲) اعضای کمیته‌ی تسوید قانون اساسی ۱۳۴۳ که بنا به پیشنهاد صدراعظم از جانب شاه توظیف شده بود، جدا از وابستگی به دربار، وابستگی خاص سیاسی به جریانات ایدئولوژیک و سیاسی آن عصر نداشتند و به مثابه تکنوکرات‌های غرب دیده، لیبرال و غیرمذهبی، تیوری آن قانون را بعد از مطالعه‌ی صد قانون اساسی موجود در جهان آن روز، بی‌ریختند. فرهنگ در زمینه چنین می‌نویسد: "کمیته‌ی تسوید قانون اساسی جدید از اشخاص زیر مرکب بود:

سید شمس‌الدین مجروح، وزیر عدلیه به عنوان رئیس

سید قاسم رشتیا، وزیر اطلاعات

دکتر میرنجم‌الدین انصاری

دکتر عبدالصمد حامد

محمد موسا شفیق

حمیدالله علی

میرمحمدصديق فرهنگ

در کنار اعضای کمیته‌ی تسوید، ذوات آتی و نخبگانی که در بخش‌های مختلف علوم اسناد معتبر علمی، تجربه‌ی کاری و پیشینه‌ی مبارزاتی داشتند به حیث مشاور شامل بودند:

عبدالهادی داوی، نویسنده

صلاح‌الدین سلجوقی، نویسنده

عبدالمجید زابلی، سرمایه‌دار

خلیل‌الله خلیلی، شاعر

نوراحمد اعتمادی، دیپلمات

دکتر محمدصغر، رئیس بلدیة کابل

دکتر محمدصاف سهیل، شاعر

محمدقدیر تره‌کی، استاد

میرغلام محمد غبار، مورخ

دکتر عبدالقیوم رسول، دکتر طب

احمدعلی کهزاد، مورخ

عبدالرشید لطیفی، نویسنده

امیرالدین شنسب، انجنیر و سرمایه‌دار

صدیق‌الله رشتین، زبان‌شناس

غلام‌سرور رحیمی، استاد

معصومه وردکی، معلم

کبری نورزایی، معلم

محمدهاشم مجددی، استاد

محمدکریم نژیی، نویسنده

محمدابراهیم عقیفی، نویسنده

محمدشاه ارشاد، فقیه

مولوی عبدالرب، فقیه

مولوی غلام‌نبی کاموی، فقیه

دکتر عبدالواحد سربابی، استاد

عبدالکریم احراری، نویسنده

لعل محمد کاکر، رئیس بلدیة قندهار

محمد ظاهر زدران، معلم

دکتر خلیل‌احمد ابوی، استاد (۳)

اما اعضای کمیته‌ی تسوید قانون اساسی جاری، زیر نظر یک عالم دینی و اعضای همکارش ترتیب گردیده بود.

یک مقایسه ابتدایی میان اعضای کمیته‌ی تسوید هر دو قانون اساسی می‌تواند تمام سؤالات را در مورد صلاحیت، توانایی و شایستگی افراد از یک طرف و اعتقادات و باورهای شان به اصول دموکراسی از جانب دیگر پاسخ دهد.

قانون اساسی جاری کشور که زیر سایه‌ی سرنیزه نیروهای بین‌المللی و حضور کشورها، سازمان‌ها و

موسسات مختلف خارجی، رهبران جهادی و اعیان روستایی صورت گرفت به ظاهر کمیته‌ی تسوید آن مستقل اما در عمل به شدت زیر رهبری و مدیریت رهبران گروه‌های جهادی و هم‌پیمانان بین‌المللی آنان قرار داشت.

تدوین قانون اساسی دهه‌ی مشروطیت که توسط کمیته‌ی تسوید(هفت نفر) و کمیسیون مشورتی (مرکب از ۲۸ نویسنده، استاد و تکنوکرات‌های غیرمذهبی و غرب دیده) تسوید گردید، حداقل یک سال وقت را در بر گرفت، اما قانون اساسی جاری که اکثریت اعضای آن بر مبنای روابط با امیران جهادی و با اسناد جعلی به کمیته تسوید راه یافته بودند، بیشتر از یک ماه کار اساسی روی آن صورت نگرفت. درحالیکه اعضای آن در مجموع متعلق به نیروهای راست و بنیادگرایان مذهبی بودند که زیر فشار بین‌المللی به اکراه تن به این کار داده و با جراحی آن توانستند سرانجام اوضاع را به نفع افکار شان مدیریت نمایند.

در پرتو قانون اساسی دهه‌ی (۱۳۴۳-۵۲) اگرچه قانون احزاب سیاسی به تصویب نرسید، اما احزاب غیرثبت شده و غیررسمی آن چنان حضور گسترده و تأثیرگذار از خود باقی گذاشت که به مشکل بتوان در سده‌ی جاری تأثیر آن افکار را از ذهن مردم کشور زدود.

احزابی که طیف گسترده‌ی فکری و بینش‌های سیاسی ایدئولوژیک آن عصر را با خود حمل می‌کرد، شامل نیروهای راست (اخوان‌المسلمین) و افکار چپ ملهم از گرایش‌های سوسیالیستی نوع مسکو، خلق و پرچم، و اعتقادات مائوئیستی دکترین پکن بود. نیروهای میانه که عمدتاً پیروان لیبرالیزم غربی را شامل می‌شد، از میدان خارج و به حاشیه رانده شده بودند. اما در دموکراسی جاری، که بینش سیاسی مسلط را در آن نیروهای راست و بقایای اخوان‌المسلمین آن عهد تشکیل می‌دهد، اساسن به ظهور افکار چپ و حتا افکار نیروهای راست میدان نمی‌دهد. گرایش‌های خورد و ریزه‌یی که در نقد آنگونه افکار در این‌جا و آن‌جای کشور به ملاحظه می‌رسد، به جدیت تعقیب و از صفحه‌ی رسانه‌ها و تماس با مردم از طریق نامرئی تهدید و سرانجام از صحنه خارج می‌گردد.

و یا به گمان دیگر می‌توان گفت که گذشته از نشرات چپ شعله‌ی جاوید و خلق و پرچم آن زمان، گهیز هم نمی‌تواند از این فضای دموکراسی آنگونه که باید و شاید بهره برده و در فعالیت رسانه‌یی شرکت نماید.

به یاد دارم که در جریان سال ۱۳۵۰، زمانیکه شاگرد صنف پنجم مکتب بودم، مظاهره‌کنندگان اعم از شاگردان و دهقانان روستایی علاوه بر نقد شان از نظام حاکم، بسیار به آسانی متنفذین توطیه‌گر و بدنام روستاها و حتا نیروهای فرهنگی رجعت‌گرای روستایی را به آسانی و بدون ترس نقد بنیادی می‌کردند. اما در دموکراسی کنونی بازار نقد باز ولی گوش شنوا برای شنیدن آن وجود ندارد، درحالیکه نقد عمال بدنام ادارات محلی و حتا متنفذان وابسته‌ی آن در روستاها اساسن ممکن نیست.

پشتوانه‌ی فکری و بستر سیاسی-اجتماعی قانون اساسی مشروطیت بر باورهای مشروطه‌خواهان، استقلال طلبان، آزادی‌خواهان و روشنفکران فداکار آن عصر متکی بود و کمیته‌ی تسوید اساسن نمی‌توانست آن منابع را نادیده گرفته و جدا از مطالبات آنان راهی مغایر با آنرا انتخاب نماید.

در حالیکه بستر سیاسی-اجتماعی قانون اساسی کنونی را کنفرانس مصلحتی بن اول (۲۰۰۱ م) رهبران جهادی و متحدان تکنوکرات آن تشکیل داده و اعضای کمیته‌ی تسوید به شمول رئیس و اعضا، همه بنیادگرایان مذهبی بوده و کاملن زیر نظر و مشوره‌ی رهبران جهادی و اعضای متحد روستایی آن که در لویه جرگه تصویب

فراخوانده شدند، این پروسه رادنبال می‌کردند.

در بخش آزادی بیان و مطبوعات و یا نشرات مستقل و انتقادی دموکراسی دهه‌ی چهل امتیازات خاص خود را داشت. در آن زمان در کشور فقط یک مطبعه‌ی دولتی کار چاپ و نشر روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها یا نشرات چاپی را پیش می‌برد و سکتور خصوصی در آن زمینه وجود نداشت. اما تا هنوز در هیچ جا دیده نشده که وزارت اطلاعات و کلتور آن زمان اجازه‌ی نشرات تندرانه‌ی شعله‌ی جاوید، خلق و پرچم و گهیز را ممنوع و یا نوشته‌ها را سانسور نموده باشد. اما در جریان ۱۳ سال گذشته و چهار برج اخیر هیچ کسی جرئت نتوانسته، حکومت را بر معیار و موازین چپ و یا راست مبتنی بر عقل واقعی طالبانی مورد نقد قرار دهد.

در جریان این دموکراسی دهه‌ها نویسنده و تحلیل‌گر زیر تعقیب عدلی قرار گرفته و کشور را ترک و حتا در همین اواخر نویسنده طنزیه وزیر پوهو هو در روزنامه‌ی اطلاعات‌روز توسط وزارت اطلاعات و فرهنگ در دادستانی کشور معرفی گردید.

در سند اصلی دموکراسی دهه‌ی چهل جدا از شخص پادشاه بر دیگر اعضای خانواده‌ی منسوب به شاه قیود وضع گردید، که نمی‌توانند در احراز به مقام‌های بالای دولتی به شمول صدارت عظما و عضویت به احزاب سیاسی شامل گردند. ماده بیست و چهارم قانون اساسی مشروطیت (۱۳۴۳) در زمینه تاکید می‌نماید که اعضای خانواده‌ی پادشاهی در احزاب سیاسی شمولیت نمی‌ورزند و وظایف آتی را احراز نمی‌کنند: (۱) صدارت عظما و وزارت. (۲) عضویت شورا. (۳) عضویت ستره محکمه. (۴) منابع:

۱- کشور شاهی افغانستان و ایالات متحد امریکا(از سال ۱۸۲۸ تا ۱۹۷۳)، نوشته‌ی لیون پولادا و لیلا پولادا، ترجمه‌ی پوهاند غلام صفر پنجشیری، ص ۱۵۸

۲- همان، صص ۲۳۱ و ۲۳۲  
۳- افغانستان در پنج قرن اخیر، میرمحمد صدیق فرهنگ، ویراست سوم، ۱۳۸۸، تهران: عرفان، صص ۷۷۷-۷۷۹

۴- مجموعه‌ی قوانین افغانستان (۱۵)، قوانین اساسی افغانستان (۱۳۰۱-۱۳۸۲ ه. ش)، چاپ اول، انتشارات وزارت عدلیه، ۱۳۹۲، کابل، ص ۱۰۱

### بازی استخباراتی در...

به روند صلح زیر رهبری "حکومت وحدت ملی" نسبت به سالهای گذشته بیشتر است؛ اما این به معنای پایان کار نیست. اگر طالبان به روند سیاسی پیوسته و دست از جنگ بردارند، چه نیرویی باید به عنوان جاگزین طالبان، جنگ در افغانستان را پیش ببرد؟

دولت اسلامی مشهور به داعش می‌تواند جاگزین طالبان شده و جنگ با نیروهای امنیتی افغانستان را ادامه دهد. داعش ممکن است در هماهنگی با سازمان جاسوسی پاکستان تلاش کند تا همانگونه که بخشی از طالبان پاکستانی را به خودش جلب کرده است، سایر تندروان اسلامی مستقر در آن کشور را هم زیر چتر خودش جمع آورده و جغرافیای جنگ طالبان پاکستانی را به افغانستان منتقل کند.

داعش اگر نتواند توقع بزرگ گسترش و انتقال جنگ به سرزمین‌های تازه از جمله آسیای میانه را برآورده کند، دست‌کم در افغانستان می‌تواند چالش‌ساز شود و درد سرهای زیادی ایجاد کند.

پ: یکی از راه‌های استخباراتی مبارزه با دشمن، بهره‌برداری از نیروهای ظاهرن دشمن به هدف زمین‌زدن کامل حریف اصلی است. این روش هم از راه ایجاد شکاف و چنددستگی در دستگاه رهبری دشمن صورت می‌گیرد و هم از طریق ایجاد گروه‌های جدید در برابر دشمن اصلی.

بلندشدن بیرق سیاه داعش در افغانستان و بیعت گروه‌های تندرو جداشده از پیکر طالبان به آن، ممکن است برنامه‌ی استخباراتی ریاست عمومی امنیت ملی به هدف ایجاد چنددستگی و سردرگمی سیاسی و تشکیلاتی در میان طالبان باشد، و جابجایی خانواده‌هایی که داعشی نام گرفته اند هم با چراغ

سبز ریاست عمومی امنیت ملی صورت گرفته باشد. اخیرن رحمت‌الله نبیل، رئیس این اداره از برنامه‌ی تهاجمی‌اش برای مقابله با گروه‌های تروریستی گفته است. به باور او، توان و ظرفیت امنیت ملی در مبارزه با داعش بالا است و افغانستان در مقایسه با پاکستان از رهگذر داعش کمتر آسیب‌پذیر می‌باشد.

اگرچه این ابتکار(بلندشدن بیرق داعش)برای تضعیف طالبان کارساز است، اما می‌تواند زمینه‌ی تشویق بیشتر داعش برای گسترش عملی قلمروش در افغانستان را فراهم کند.

این ارزیابی در سطح فرضیه‌ها مطرح شده و فقط با گذشت زمان می‌توان بهتر سنجید که کدام یک از آنها درست از آب در می‌آید. اما در این هیچ شکی وجود ندارد که حضور داعش در افغانستان به هر دلیلی که باشد، پیامدهای خطرناک و مرگبارتر از القاعده و طالبان دارد. داعش با داشتن دغدغه‌ی راه‌اندازی "خلافت اسلامی" در سطح جهانی، بی‌رحم‌تر از هر گروه تروریستی دیگر ظاهر شده و پیش از هر کاری، در ذهن مردم ترس می‌آفریند: ترس گردن‌زدن، ترس کشتار دسته‌جمعی و تکفیر. داعش در حال حاضر، فاز سربازگیری در افغانستان، پاکستان و آسیای میانه را آغاز کرده و هنوز درگیری‌ی میان این گروه و نیروهای امنیتی افغان صورت نگرفته است. اما روشن است که وضعیت چنین نخواهد ماند و داعشی‌ها هنگامیکه زمینه را برای حمله مساعد دیدند، وارد کارزار خواهند شد. داعش در نبردهایش در عراق و سوریه جبهه‌یی می‌جنگد، معلوم نیست که در افغانستان هم عین شیوه را خواهد داشت یا مثل طالبان دست به نبردهای چریکی خواهد زد.

### وقایع پاریس و...

آمده: "ما تمامی محتوای گزارش شده را با قوانین خود می‌سنجیم. بر اساس این قوانین اذیت افراد و تهدید دیگران به برخورد خشونت‌بار مستقیم و مشخص ممنوع است".

در عین حال یکی از سخنگویان فیسبوک گفت: "ما با جدیت با مطالب تنفرآمیز برخورد می‌کنیم. مطالب گزارش‌شده، در صورتی که دیگران را به خاطر نژاد، قومیت، ملیت، مذهب، جنسیت، گرایش جنسیتی، معلولیت یا بیماری هدف قرار داده باشند، حذف خواهند شد".

"تنوع بیش از یک میلیارد کاربر فیسبوک به این معنا است که بعضی از مطالب با این‌که خلاف قوانین ما نیستند ولی شاید برای بعضی از افراد توهین‌آمیز باشند".

#### "توازن درست"

از طرف دیگر فیسبوک می‌گوید، کاربران می‌توانند از قدرت پاسخ متقابل استفاده کنند و عقاید دیگران را به چالش بکشند. فیسبوک در ادامه می‌گوید: "هدف ما ایجاد توازن درست بین حق آزادی بیان کاربران و برقراری محیطی امن و اعتمادزا است".

آکیلا امیدوار است که فیسبوک و توییتر به تلاش‌های خود برای مقابله با اسلام‌هراسی اینترنتی بیافزایند: "مسلمان‌های عادی دارند تنها به خاطر بیان دیدگاه‌هایشان اذیت می‌شوند. من چند سالی برای یک سازمان خیریه که به جوانان مسلمان کمک می‌کرد کار می‌کردم و چند وقتی می‌شود که در اینترنت هدف حمله‌های اسلام‌هراسانه قرار گرفته‌ام. اما وضع بدتر شده".



خادم حسین فایز

## کابل و شهرگرایی نامطلوب



کابل دارای درجه بالایی از شهرنشینی (تمرکز جمعیت) باشد، اما شهرگرایی اندکی دارد؛ زیرا در شهر کابل خانواده های زیادی از دهات به این شهر سرازیر شده اند که از مناسبات شهری و فرهنگ شهرنشینی آگاهی نداشتند و از سویی هم نهادهای شهری نیز در پی آگاهی دهی شهری و برنامه ریزی های مدرن و اصولی که بتواند فرهنگ شهرنشینی را در میان مردم ترویج کند نیز پیاده نکرده اند. بدین اساس شهرگرایی نه تنها ترویج نیافت بلکه بدتر از قبل نیز شد.

نقل از فیروزجاه) به نظر زیمیل، فردگرایی خصلت اجتماعی جدیدی است که با تقسیم بندی نیروی کار و مبادله کالایی و مهم تر از همه با فضاها و شبکه های چندگانه شهری - که فرد به آن تعلق دارد- ارتباط نزدیکی دارد؛ به قول ورت کوزر، پیچیدگی شهر "بستر استقلال فرد" است. (تاجبخش، ۱۳۸۶: ۱۶۸)

از اینرو در میان ویژگی های مختلف شهرگرایی، سه عامل از خودیگانگی (بی هنجاری، بی معنایی، بی قدرتی و انزوا)، فردگرایی و عقلانیت به عنوان مهم ترین و کلیدی ترین مولفه های شهرگرایی است. (فیروزجاه، ۱۳۹۲: ۱۹)

از آنجایی که کابل شهری با انبوهی از جمعیت در این سیزده سال گذشته، از لحاظ جمعیتی و توسعه شهری رشد چشم گیری داشته، و اکثریت کسانی که از روستاها عازم شهرها شده اند، شهرنشینی اند که به شکلی از شمایل روابط اجتماعی شان را حفظ کرده اند؛ آنان نه تنها روابطی را که در روستاها داشت با خود حفظ کرده اند، بلکه در شهرها دوباره با خویشاوندان و دوستان جدید شهری شان رابطه جدیدی برقرار کرده اند. این رابطه جدید شهری باعث شکل گیری اجتماع در شهر شده است. این اجتماعات بر اساس به هم وابستگی مقابل بین افراد بوجود می آید که این خود به وجود آورنده نوعی انسجام اجتماعی و یکنواختی در آداب، رسوم، سلاقی و تفکر است. ...

است. او عمیقاً معتقد به تقسیم بندی گروه های انسانی - بر مبنای روابط انسانی - است.

وی به تقابل دو نوع زندگی اجتماعی گمناشت یا اجتماع، که ویژگی اجتماعات کوچک است و گزلفاقت یا جامعه ای که ویژگی شهرهای بزرگ است، پرداخت. به اعتقاد او ویژگی های گمناشت عبارتند از: وجود سنت های مشترک، روابط صمیمی، وجود دشمن و دوست مشترک و احساس خودی - که مبتنی بر احساسات و اهداف مشترک است - را بر می شمرد، اما در مقابل، ویژگی های گزلفاقت، مبتنی بر رفتار عقلانی و حسابگری مردم به منافع خود بودن است. (شارع پور، ۱۳۸۹: ۱۱۲) اما زیمیل در مقاله کلان شهر و حیات ذهنی بر این باور است که در شهر فرد ناچار در مقابل هجوم محرک های بی شماری قرار می گیرد و اگر بخواهد در مقابل هر کس واکنش نشان دهد، انرژی عاطفی زیادی لازم دارد. بدین سان ویژگی اساسی عقلانی حیات ذهنی شهرهای کوچک و روستاها که مبتنی بر احساسات و روابط عاطفی است، بیش از پیش فهم پذیر می گردد و فرد به جای واکنش احساسی، اصولی به شیوه های عقلانی واکنش نشان می دهد. (زیمیل، ۱۹۷۱: ۵۳-۶۶)

زیمیل معتقد است که انسان شهری وقت شناس، حسابگر، بی تفاوت در برابر محرک های بی شمار محیط شهری، دارای گرایش ذهنی مبتنی بر رفتاری احتیاط آمیز، خویشاوند دار و سرد و خشک است. (زیمیل، ۱۹۶۹: ۴۸ به

می توان گفت که شهرگرایی یعنی تغییر در ارزشها، آداب و رسوم و رفتارهای مردم؛ این تغییرات یکی از پیامدهای شهرنشینی است. در نتیجه، شهرگرایی یعنی جنبه های روانشناسی اجتماعی زندگی شهری، الگوهای شخصیت شهری و انطباق رفتاری در شهر است. (شارع پور، ۱۳۸۹: ۱۲ و ۱۳)

در مورد شهر، انسان های شهری و زندگی شهری نظریه های متفاوتی ارائه شده است. مثلن دورکیم تراکم مادی را عامل موثری در پیدایش تراکم اخلاقی می داند. به اعتقاد او رشد و تراکم جمعیت نیاز به تقسیم کار را پدید می آورد و شهر عرصه ای مشاهده این فرایند است. به نظر او، در شهر شاهد همبستگی ارگانیک هستیم، زیرا به سبب وجود یک تقسیم کار پیچیده، هر یک از اعضای جامعه به دیگری وابسته است و این وابستگی هر یک از اعضا به کل، عامل اصلی اعضاست؛ اما در جامعه دارای همبستگی مکانیکی، عامل اصلی در اتحاد اعضای جامعه، وجود یک وجدان واحد است. دورکیم معتقد بود که نتیجه نهایی جامعه دارای همبستگی ارگانیک، پیشرفت و ترقی اجتماعی است؛ از این رو، دورکیم طرفدار ظهور شهر به عنوان مرحله ای پیشرفت شرایط بشری بود.

تصویری که دورکیم از جامعه شهری ارائه می کند عبارت اند از: از بین رفتن صمیمیت، ظهور روابط قراردادی، جایگزین شدن همبستگی مبتنی بر تمایز و به هم وابستگی کارکردی به جای همبستگی مبتنی بر تجربه ای مشترک، آزادی بیشتر افراد به دلیل گمنامی آنها و همچنین تقلیل کنترل های سنتی در شهر. (شارع پور، ۱۳۸۹: ۱۱۶) اما پارک می گوید شهر را نه به عنوان یک پدیده جغرافیایی بلکه به مثابه نوعی اندام اجتماعی مشاهده کند. شهر به نظر پارک محیط متناقض و دوگانه ای است که از یک سو، بستر انواع ناهنجاری ها و بی سازمانی و در عین حال محیط پرورش دهنده خلاقیت، نوآوری و پیشرفت است. در شهرها، جدایی و رقابت بر سر تصاحب منابع و منافع در محیط شهری، انسان ها را به رسمیت تنازع برای بقا و در نهایت فردگرایی افراطی می کشاند. (نقدی، ۱۳۸۲: ۶۱)

انسان شهری از یک طرف میزان مطمئنی از آزادی یا رهایی از نظارت های شخصی و عاطفی گروه های صمیمی را به دست می آورد و از طرف دیگر، بیان طبیعی اخلاقی و احساس مشارکت که از زندگی کردن در یک جامعه ای منسجم به دست می آید، را از دست می دهد. شهر از نگاه پارک، صحنه ای نمایش فرایند تجمع و جدایی جمعیت های است که در سامانه های اخلاقی گروه بندی می شوند. در یک وضعیت نزدیکی فضایی و گوناگونی اجتماعی، شهرنشین بر حسب نوع محیطی که در آن بسر می برد، نقش های متفاوتی را نظر به منافع و منابعی که در نظر دارد، ایجاد و ایفا می کند. ساختار مادی در شهرها ایجاب می کند که در شهر روابط بی نام، سطحی، ناپایدار، سودجویانه و عقلانی باشد. (ورت، ۱۹۸۰: ۶ به نقل از فیروزجاه)

تونس مفهوم جامعه در دوران نوین را مترادف با زندگی شهرنشینی گرفته است. از نظر او علت دگرگونی های جوامع انسانی بیش از هر چیز ناشی از روابط انسانی میان افراد

شهر مرکز تمدن و نماد پیشرفت، توسعه و همبستگی است. شهرها نظر به زمان از لحاظ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تغییر شکل می یابند، ساختمان ها بنا می شود، فابریکه ها و شرکت ها تاسیس می گردد، جمعیت شهری افزایش می یابد، سازمان ها، انجمن ها و اجتماعات شهری ظهور می کند و روابط اجتماعی به شیوه ای خاصی ادامه می یابد، خرده فرهنگ های متنوع نمایان می شود و به شهر شکل تازه ای می بخشد.

روابط و پیوندهای اجتماعی در شهر بنا بر نیازمندی های اجتماعی شکل می گیرد. هر یک از اعضای جامعه در شهر دارای نقش و کارکردهای خاص خود است، این نقش ها می تواند مثبت و یا منفی باشد، اما در فعالیت های مختلف اجتماعی بی که در شهرها صورت می گیرد، بنا بر نیازمندی هایی است که شهروندان تقاضای آن را دارد، اما ممکن است این نیازمندی ها و تقاضاها فراتر از شهر نیز باشد، زیرا شهر محل رخداد وقایع و فعالیت های اجتماعی شهروندان در زندگی و حیات شهری است. از این رو طراحی درست و گسترش آنها باعث غنی تر شدن زندگی اجتماعی و فرهنگی می شود. (خادمی، ۱۳۸۹)

انسجام اجتماع، روابط اجتماعی، شبکه اجتماعی و رفتار اجتماعی - فردی در شهر متأثر از فضای فیزیکی، نظام همسایگی، تقابل اجتماعی و محدوده جغرافیایی و حتا پایگاه اقتصادی - سیاسی و اجتماعی افراد است. بدین اساس در فضای شهری که کانون و بستر بروز حیات مدنی باشد، شهرنشینی با شیوه ای خاص زندگی که بدان شهرگرایی اطلاق می شود، توسعه می یابد.

شهرگرایی تنها به روند جذب شدن افراد گوناگون به مکان های تجمع و سکونت در شهر اطلاق نمی شود، بل این مفهوم گویای تمرکز نموده ها و شیوه های خاصی از زندگی است که به موازات شهرها صورت می گیرد و سرانجام به تغییراتی در شیوه زندگی شهری اطلاق می گردد که در میان مردم آشکار و برجسته هستند و این شیوه از طریق موسسات و نهادهای شهری، وسایل حمل و نقل و وسایل ارتباطی به دیگر فضاها، راه یافته و هر روز افراد بیشتری را تابع شیوه شهری می سازد. (ورت، ۱۹۳۸: ۵ به نقل از فیروزجاه)

شهرگرایی (Urbanism) مرحله ای مهمی در روند زندگی در شهرهاست زیرا فرهنگ شهرنشینی افراد در چگونگی زیستن یعنی شهرگرایی آنها ظاهر می شود؛ ممکن است کشوری درصد بالایی از مردم شهرنشین را دارا باشد اما در سطح پایینی از شهرگرایی قرار داشته باشد. برخلاف شهرنشینی، شهرگرایی یک فرایند رشد کمی شهر نیست، بلکه به عنوان مرحله ای نهایی و کیفی شهری یا نتیجه ای شهرنشینی محسوب می شود. (فیروزجاه، ۱۳۹۲: ۳)

شهرگرایی مفهوم عامی است که شامل جوانب مختلف شیوه زندگی شهری (سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) می شود. این مفهوم، فرایند رشد شهری نیست، بلکه نتیجه ای نهایی شهرنشینی است و بدین معناست که شیوه زندگی شهری در تمام جوانب، تفاوت اساسی با شیوه زندگی روستایی دارد. وقتی مردم روستا را ترک می کنند و وارد زندگی شهری می شوند، شیوه زندگی و معیشت شان تغییر می کند. پس منظور از شهرگرایی همان الگوها و رفتارهای مرتبط با زندگی در شهر است و